Citation: Taher Badakhshi, Our Ideas and Practices for The Revolution in Afghanistan. Journal of the Taher Badakhshi Institute, P. 1-32, 1: 2022

استناد / نقل قول: طاهر بدخشی, نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان,

مجله پژوهشکده طاهر بدخشی, ص. ۱-۳۲, ۲۰۲۲

Published by

Taher Badakhshi Institue

Berlin

http://taher-badakhshi-institute.info

2022

ناشر

«پژوهشکده طاهر بدخشی»

برلین

۲۰۲۲م

نظر و عمل ما

در مورد انقلاب افغانستان
و آزادی خلق ها و ملیت های
کشور

طاهر بدخشی

و کمیته اجرایه سازا

۱۹۷۳

مرام

جبهه رهایی بخش خلق ها و ملیت های تحت ستم

فهرست

۱ ـ افغانستان کشوری است مرکب از ملیت های مختلف که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین و روابط اقتصادی و فرهنگی ملی خاصی دارد...

در دورههای مختلف یکی پی دیگری این ملیت ها، بنابر پراگندگی فیودالی و ضعف سیاسی ونظامی خود، بر اساس نقشۀ استعماری انگلیس، از جانب دولت مرکزی ملیت حاکم در محدودۀ جغرافیای سیاسی افغانستان کشانده شدند. تاریخ خلق های این ملیت ها که گاهی برای برانداختن نظام فیودالی و زمانی به منظور طرد ستمگری ملی در داخل و وقتی هم که برای بیرون راندن استعمارگران به خصوص انگلیسها متحداً بپا خاسته اند، مشحون از قهرمانیها و حماسه هاست.

۲ ـ ملیت های افغانستان از نظر اقتصادی و اجتماعی در مراحل مختلف تکامل قرار دارند. بعضی از این ملیت ها به حالت قبیلهوی ـ پدرشاهی، بعضی دارند که جدیداً به فیودالیزم گذار میکنند و در برخی هم مدتهاست فیودالیزم برقرار شده و اقتصاد سرمایه داری رشد مییابد. ولی با وجود این مدارج مختلف ساختمان اقتصادی ـ اجتماعی ملیت ها، آنچه که در مجموع حیات اقتصادی اجتماعی افغانستان نقش مسلط دارد، همانا مناسبات فیودالی است. و این مناسبات فیودالی طبق قاعدۀ عمومی از طریق بورژوازی کمپرادور داخلی که قدرت سیاسی کشور را به دست دارد، با بورژوازی انحصاری کشورهای رنگارنگ امپریالیستی پیوند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مییابد واز اینرو افغانستان کشوری است نیمه فیودالی و نیمه مستعمره.

۳ ـ استثمار و ستمهای مختلف فیودالی و قبیلهوی، سرمایه داری ملی، امپریالیستی، مذهبی، نژادی و غیره که متکی به دو ستم اساسی فیودالی و ملی (ستم ملی داخلی و ستم ملی امپریالیستی) اند، همان عواملی میباشند که اساس تمام عقب ماندگی و بدبختیهای خلق ها و ملیت های کشور را تشکیل میدهند و درست با برانداختن این دو ستم است که میتوان کشور را از چنگال سیاه فیودالیزم و امپریالیزم نجات داد، زمینۀ تکامل نیروهای مولدۀ جدید کشور و ترقی اقتصادی ـ اجتماعی را برای خلق های مملکت فراهم ساخت. در برابر انقلاب ملی و دموکراتیک کشور، که خود را مؤظف به انجام دادن آن میدانیم، این وظیفۀ برانداختن فیودالیزم و امپریالیزم و بقایای استعمار کهن یعنی ستم ملی داخلی و ایجاد حکومت دموکراتیک ... قرار دارد (.رجوع کنید، بخش الف

ماده ۱ـ ۲۱)

ستم فیودالی و ستم ملی ـ راه حل آن

ـ ۱-در افغانستان شیوهٔ تولید فیودالی مسلط است. و از اینرو وسیلهٔ اصلی تولید را زمین، نیروی عمدهٔ مولده را دهقان و استثمارگر بزرگ را فیودالها که اکثراً یا خود بورژوازی کمپرادور اند یا غیرمستقیم و مستقیم با بورژوازی .بزرگ بروکرات ارتباط دارند، تشکیل میدهند

وظیفهٔ انقلاب دموکراتیک قبل از همه برانداختن مناسبات فیودالی از دهات و آزادکردن دهقانان است. واضح است که مسألهٔ اساسی این انقلاب مسألهٔ زمین، صحنهٔ عمدهٔ نبرد روستاها و نیروی اصلی جنبش دهقانان اند که بدون بسیج ساختن دهقانان و بدون کمک به این دهقانان که درطی انقلاب ارضی تحت رهبری سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر بر اساس اصل (زمین از کشتکار تصرف نکند، ... زمین مالکین [بزرگ] ارضی را از طریق درهمشکستن قدرت آنها نمیتوان از مبارزه علیه فیودالیزم، از آزادساختن دهقانان، از اصلاحات، از ترقی و پیشرفت جامعه حرف زد. (رجوع کنید به بخش الف ماده ۲۱ و بخش هه ماده ۴) دهقانان، بدون متشکل ساختن دهقانان دراشتراک مستقیم راه اصلاحات ارضی داود که بدون دهات و بدون طرد سلطهٔ فیودالها و مناسبات فیودالی در دهات و خالصه بدون طرد تمام روبنای سیاسی کهن صورت خواهد گرفت (مشروط به این که جرأت این کار را هم داشته باشد)، راه توده ها و راه جنبش و زد و بند با ارتجاع فیودالی، راه ترس از گذشت راه مالکین، چاپلوسی از جلوگیری از انقلاب پیگیر، قاطع ... توده هاست که فیودالیزم را از اساس سرنگون میکند و در برابر هیچیک از بقایای موسسات قدیمی گذشت و رحم نمینماید. (رجوع کنید به بخش ح مادهٔ ۳ و ۴)

۲ ـ در کشور ما استبداد و استثمار فیودالی به طرز خاص با ستم و استثمار ملی داخلی و از این طریق با ستم و استثمار ملی امپریالیستی پیوند مییابد. و از این رو انقلاب دموکراتیک ضد فیودالی با جنبشهای رهایی بخش ملی ملیت های تحت ستم و از اینطریق با انقلاب ملی ضد امپریالیستی تمام خلق های کشور ارتباط لاینفک دارد. (رجوع کنید به بخش الف مادههای ۳، ۴، ۹، ۱۰)

۳ - افغانستان کشوری است کثیرالمله که در آن بیش از بیست ملیت زندگی میکند. در بین

این ملیت ها، ملیت پشتون [با اعمال سیاستهای استبدادی و تبعیضی محافل حاکمهٔ خودکامهٔ آن بالای اقوام و ملیت های دیگر در جایگاه] ملیت ستمگر و متباقی ملیت ها ستمکش اند.

این ستمگری ملی چگونه است؟

۳ .۱ ستم [طبقات و محافل حاکمهٔ خودکامهٔ] پشتونها بالای ملیت های دیگر از همه اولتر، ستم اقتصادی است که بهترین بزرگترین زمینها را که متعلق به ملیت های تحت ستم (اوزبکها، تاجیکها، هزارهها، ترکمنها...) بود، چه قبلا در طی مهاجمات و لشکرکشیهای اردوی افغانی و چه بعداً به صورت فاتح، ناقل، حاکم و غیره از طریق جبر و زور اشغال کردند و ساکنین و صاحبان زمینها را به کوهها و دشتها راندند و یا به صورت دهقان، همسایه، مغلوب و غیره آنها را به بردگان خود مبدل نمودند؛ و امروز بزرگترین زمینداران سرزمین ملیت های تحت ستم و اغلب بورژوای کمپرادور و بروکراتهای بزرگ، از ملیت حاکم پشتون میباشند. این یکی از [عاملهایی] است که ستم فیودالی را با ستم ملی پیوند میدهد و مسألهٔ ملی را به مسألهٔ زمین مبدل میکند.

۳ . ۲. در افغانستان غنیترین و وسیع ترین ساحات اقتصادی را سرزمین ملیت های تحت ستم تشکیل میدهد و تمام عایدات اقتصادی افغانستان که خواه به جیب بورژوازی ملیت حاکم ستمگر و خواه از اینطریق به دامن انحصارات امپریالیستها میریزد، به طور عمده از ملیت های تحت ستم و ثمرهٔ عرق و دسترنج خلق های این ملیت ها است و در مقایسه با منابع اقتصادی و پیداوار طبیعی که در زمین ملیت های تحت ستم موجود است و مورد بهرهبرداری غیرعادالنهٔ عمومی قرار میگیرد، ملیت پشتون بسیار کم و حتا میتوان گفت هیچ ندارد. آسیاب اقتصاد افغانستان از آب هستی ملیت های تحت ستم میچرخد. نان، لباس و زندگی افغانستان را به طور اساسی ملت ولی فرمانروایی و سیاست را [محافل حاکمهٔ] ملیت های تحت ستم فراهم میسازد ستمگر میکند.

در روابطی که بین ملیت های تحت ستم، اکثریت ثروتمند از نظر تاریخی پیشرفتهٔ افغانستان از یکطرف و ملیت[حاکم]، اقلیت فقیر و از نظر تاریخی نسبت به بسیاری ملیت های دیگر عقبماندهٔ این کشور از سوی دیگر، برقرار است، غیرعادلانه ترین نوع مناسبات استعماری موجود میباشد. این حقیقت جامعهٔ ما است، ناراحت نشوید، اگر کسی دور از تعصب و احساسات شوونیستی با چشمان باز و عقل سلیم جامعهٔ افغانستان را مطالعه کند، این حقیقت تلخ را خواهد یافت. این نکتهٔ دیگری است که مبارزه بر ضد فیودالیزم (مبارزهٔ طبقاتی)

در مناطق ملیت های تحت ستم را با «مبارزه» علیه ستم ملی داخلی و ستم ملی امپریالیستی پیوند میدهد؛ و ارتش مبارزۀ ضد فیودالی «دهقانان» را به ارتش رهایی بخش ملی و مسألۀ ملی را به مسألۀ ارضی مبدل میکند و از سوی دیگر:

۳ . ۳. پشتون های کوچی که مناطق وسیع کوهستانات، دشتهای علفچر سرزمین ملیت های تحت ستم را به اصطلاح از «نادر بابا»، «ظاهر بابا»، «داود بابا» و غیره «قباله» دارند، همه ساله عالوه از اینکه ازین مناطق برای چند ماه بهار، تابستان و خزان استفاده میکنند، کشت و زراعت و جایداد مردم بومی را نیز که از آن از کدام «بابا»یی قباله ندارند مورد تاخت و تاز و بهرهبرداری ظالمانه قرار میدهند. این نکتۀ دیگری است که مسألۀ ملی را به مسألۀ زمین مبدل میسازد.

۳ . ۴. بورژوازی نوزاد ملیت حاکم با استفاده از قدرت سیاسی خود تالش دارد تا تمام امور حمل و نقل، تجارت و تولید کشور را بهدست خود قبضه کند و بورژوازی ملیت های دیگر را از صحنۀ رقابت خود به طور نهایی بدر سازد. این شکل دیگر ستم اقتصادی ملیت حاکمه است. از حمایۀ مستقیم قدرت سیاسی آنها برخوردار است. [حاکم]

۴ ـ ستم اقتصادی ملیت حاکم از حمایه مستقیم قدرت سیاسی آن ها بر خوردار است. رژیم فاشیستی داود برای ملیت های تحت ستم نقش آلت استثمار و سرکوب [از طرف] بورژوازی و فیودالهای ملیت حاکم را دارد. این ستمگری (ستم سیاسی) به طور عمده از یک طرف به شکل دیکتاتوری مستبدۀ قبیلۀ محمدزایی و از سوی دیگر در وجود این حقیقت که تمام و اکثریت کامل مامورین عالی رتبۀ نظامی و ملکی و به خصوص قدرتمندترین آنها از ملیت ستمگر اند، انعکاس مییابد. و همچنین در این نکته که به جز ملیت ستمگر که تنها حاکمیت ملی خود را به دست دارد، بلکه ملیت های دیگر را نیز از حاکمیت سیاسیشان محروم ساخته است.

هیچ ملیت دیگری سرنوشت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خویش را به دست ندارد. خانوادۀ فاسد قبیلۀ محمدزایی، این سردمداران مالکین بزرگ بورژوازی ملیت حاکم که قدرت سیاسی را به طور عمده در تصرف دارند و مستقیماً به طبقات حاکمۀ ملیت خود تکیه میکنند، در عین زمان بزرگترین بورژواها (بورژوازی بزرگ) و زمینداران کشور نیز میباشند. این خانواده همانطوری که در تمام مدت سلطۀ خود بر افغانستان حامیان منافع استعمارگران در کشور

بودند، امروز نیز کشور ما را به نیمه مستعمره مبدل نموده اند. (رجوع کنید به بخشهای مادههای ۳ و ۴.) این پیوند دیگری است که ارتباط قوی ستم فیودالی را با ستم ملی نشان میدهد، و تمام این ارتباطات مسألهٔ ملی (داخلی) را به صورت جز مهم کل مسایل انقلاب کشور واضح میسازد.

۵ ـ طبقات حاکم ملیت پشتون که قدرت سیاسی را به دست دارند, ستمگری سیاسی و اقتصادی را تا سرحد منحل ساختن و نابود کردن ملیت های تحت ستم ادامه میدهند و بدین ملحوظ ستم فرهنگی خود را هرچه بیشتر تشدید میکنند. تمام تاریخ و افتخارات باستانی آنها را منهدم کرده اند. لسان، عادات و رسم و رواج، البسه، طرز زندگی، در یک کلمه فرهنگ ملی آنها را غیرملی و زشت اعلام میدارند. تاریخ پشتون ها تاریخ تمام ملیت های افغانستان، قهرمانان ملی ملیت پشتون قهرمانان تمام ملیت ها، لسان و فرهنگ ملیت پشتون، لسان و فرهنگ رسمی و ملی تمام ملیت ها جا زده میشود. اگر کلمهای از ملیت به میان آید، ملیت «ملت افغان» «و هرکس که از افغانستان است، افغان است»، [به میان میآید.]

۶ ـ ملیت های کشور که هرکدام از خود تاریخ، سرزمین، لسان و پیوند پایدار اقتصادی و حیات فرهنگی ملی خاص خود را دارند، حق دارند از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی (چون اساساً از این حق طبیعی آنها نمایند؛ سرنوشت خود را خودشان تعیین این سه جهت ستم میبینند) است. آنها حق دارند تا سرحد جدایی خود مبارزه کنند. تحلیل مشخص تاریخی مسألهٔ ملی در کشور ... نشان میدهد که این راه، راه آزادی مبارزهٔ ملیت ها تا سرحد جدایی و وحدت آزادانهٔ این ملیت ها در جمهوری دموکراتیک فدرال، اصولیترین و یگانه راه ممکن و مفید بهحال ترقی، همبستگی و آزادی خلق ها است. (رجوع کنید بخش الف مادههای ۵۱، ۶۱، ۷۱.)

۷ ـ وقتیکه در افغانستان ملیت های مختلف بسر میبرند و این ملیت ها نه صرفاً از نظر فرهنگی، طوریکه رفورمیستهای سوسیالشوونیست (خ. و پ). [خلق و پرچم] و اپورتونیستهای (شعله) میگویند، بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی نیز تحت ستم واقع شده اند، پس این ملیت ها حق دارند از نظر سیاسی اقتصادی و فرهنگی سرنوشت خود را تعیین کنند.

۸ ـ وقتیکه ستم ملی در افغانستان با ستم فیودالی پیوند عمیق دارد، وقتیکه ستم ملی امپریالیستی با ستم ملی داخلی پیوند میباید، پس حل مسألهٔ ملی جدا از انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فیودالی افغانستان

یا یک نوع تخیل و یا صاف و ساده پیروی از سیاست شوونیستی و استعمارگرانهٔ بورژوازی ملیت ستمگر ...، آشکارا پرده پوشی از سیاست شوونیستی ملیت حاکم و دنبالهروی از بورژوازی ملیت پشتون، خیانت به منافع همبستگی و مبارزهٔ [زحمتکشان همه ملیت ها] و سنگاندازی در برابر انقلاب خلق های کشور میباشد.

۹ ـ وقتیکه ستم ملی با ستم فیودالی پیوند دارد و ستم فیودالی به طور عمده در سرزمین ملیت های تحت ستم مطرح است و نیروی اصلی انقلاب دیموکراتیک به ارتباط مسألهٔ زمین و مناسبات فیودالی، دهقانان اند و این دهقانان به طور عمده همان دهقانان ملیت های تحت ستم اند، وقتیکه تمام منابع اقتصادی افغانستان به طور عمده در سرزمین ملیت های تحت ستم است، واضح است که امپریالیزم به طور عمده هستی این ملیت (ملیت های تحت ستم) را غارت میکند و ستم امپریالیستی در درجهٔ اول بالای خلق این ملیت ها است. و باز وقتیکه ارتجاع ملیت پشتون که ارتجاع تمام ملیت ها و سرکردهٔ مرتجعین این ملیت ها است، از اثر سرزمین ملیت های تحت ستم آب میخورد و ریشهٔ آن در اسارت خلق های این ملیت ها است؛ پس سرزمین ملیت های تحت ستم گرهگاههای تمام تضادهای جامعه را تشکیل داده و قبل از نقاط دیگر، سرزمین ملیت های ستمکش کانونهای انفجاری کشور است. سرزمین ملیت های تحت ستم هم از نظر اجتماعی و هم از نظر جغرافیایی مساعدترین نقاط برای آغاز انقلاب تودهای طوالنی افغانستان میباشد.

۱۰- انقلاب در این مناطق هر قسمیکه آغاز یابد، انقلاب ملیت های تحت ستم، انقلاب ملی است و ناگزیر به اشکال مختلف منافع بورژوازی و فیودالهای ملیت ستمگر و سلطهٔ دولت فاشیستی را در این مناطق از اساس مورد ضربه قرار داده و انقلاب شکل ملی بهخود میگیرد و اما مضمون این انقلاب «انقلاب ملی» و همینطور پایان و عاقبت آن مربوط به رهبری این جنبشهای ملی است که کدام طبقه به دست میگیرد.

۱۱ ـ اگر بورژوازی ملیت های تحت ستم رهبری جنبش های ملی را به دست گیرد، کار به یک ناسیونالیزم تنگنظرانه کشیده و انقلاب دیموکراتیک انجام نخواهد یافت و هیچ دردی جز یک سلسله دردهای بورژواری مداوا نمیگردد. در اینصورت امکان این که افغانستان تجزیه شود، همچنین به وحدت [و همبستگی زحمتکشان] و به منافع مبارزهٔ [آنها] لطمه وارد شود منتفی نیست.

۱۲-شرایط جدید تاریخی دوران انقلاب های ملی و دموکراتیک به ما [زحمتکشان] اجازه نمیدهد رهبری جنبش

ملی را ... به بورژوازی بسپاریم یا به این نکته ((مسالهٔ رهبری) تکیهٔ مطلق نکنیم. ما تمام توجه خود را معطوف به این جنبش نموده و به مثابهٔ رسالت تاریخی خود به امر تدارک آغاز، رهبری و انجام نهایی این جنبشهای ملی میبینیم. ... سازمان پیشاَهنگ سیاسی ... ملیونها دهقان را که نیروی اصلی این جنبش ملی اند بسیج و متشکل نموده و از طریق رهبری این دهقانان و اتحاد محکم با آنها در جریان انقلاب دموکراتیک (انقلاب ارضی ضد فیودالی)، رهبری خود را با تمام اقشار و طبقات دیگر جامعه و در نتیجه سرکردگی خود را به تمام جنبش [تأمین] میکند و به این کار خود رهبری در رابطه با انقلاب ملی و دموکراتیک، را که دارای سیاست، اقتصاد و فرهنگ نوین ضد امپریالیستی و ضد فیودالیست، به وجود میآورد. انقلاب ارضی و تقسیم زمین بر اساس اصل زمین از کسی است که روی آن کشت میکند؛ ملی کردن تمام موسسات و ثروتهای که خصلت امپریالیستی دارند یا از قدرت ادارهٔ تملک خصوصی افراد خارج اند و یا به مانع زندگی خلق تبدیل شده اند؛ اقتصاد دولتی رهبری شده ... به مثابهٔ اقتصاد رهنمون و مسلط که نقش تعیین کننده... دارد؛ اقتصاد کوپراتیفی دهقانان و سرمایهٔ کوچک خصوصی افراد به عنوان اقتصاد درجه دوم و سوم، ... فرهنگ تاریخی ملی و تودهای که در آن ایدهٔ فرهنگی[زحمتکشان] نقش رهبریکننده را به دست دارد، این ... سیاست ... اقتصاد ... و فرهنگ نوین که همه خصلت ضدامپریالیستی و ضد فیودالی داشته و از جانب [زحمتکشان و پیشاَهنگ سیاسی آن] ... رهبری میشود ... ایجاد جامعهٔ دموکراتیک را به مثابهٔ برنامهٔ حد اقل و هدف استراتیژیک در این مرحلهٔ انقلاب [مد نظر قرار میدهد.]

۱۳ ـ وقتیکه رهبری جنبش مسلحانه نه به دست بورژوازی ملی بلکه به دست زحمتکشان بیفتد، در آن صورت مهم ترین مساله که همبستگی طبقاتی زحمتکشان ملیت های مختلف است، حفظ خواهد شد و ... در راه رسیدن ... به ترقی و پیشرفت، بزرگترین خدمت ممکن انجام خواهد یافت. اما مسألهٔ تمامیت ارضی و تجزیه شدن افغانستان، وابسته به این امر است که خلق و به خصوص [زحمتکشان] ملیت [حاکم]، همبستگی عملی خود را به پشتیبانی، کمک و دفاع از امر آزادی و تأمین عدالت و برابری و رفع تبعیض به مثابهٔ خواست برحق این ملیت ها ابراز خواهد کرد یا نه. تمامیت ارضی افغانستان طرف دیگر برای سوسیالشوینیستها معیار هر مساله اجتماعی و به خصوص ملی است، برای ما معیار در مسألهٔ ملی و در تمام مسایل اجتماعی دیگر، همبستگی طبقاتی [زحمتکشان

ملیت های] مختلف، دوستی و روح برابری و برادری بین آنها، پیشرفت و ترقی مبارزهٔ در راه [تأمین عدالت اجتماعی] است. ما درین مسأله و مِنجمله در حل مسألهٔ ملی از این نقطه حرکت میکنیم.

۱۴- ریشه ارتجاع [محافل حاکمهٔ ملیت و حتا] خلق پشتون **از** اسارت ملیت های دیگر **آب** میخورد و مرکز این ارتجاع نیز قبل از همه **به** دست خلق های این ملیت **ها است**. آزادی خلق پشتون وابسته به آزادی خلق **های** ملیت های تحت ستم **است**. خلق پشتون برای این که ارتجاع خود را سرنگون نموده و خود را آزاد کند باید خویشتن را با ملیت های تحت ستم همسرنوشت دانسته و در انقلاب ملی و دیموکراتیک این ملیت ها به جدیترین طرزی یاری برساند و همبستگی عملی خود را با آنها به صورت یک جبههٔ وسیع انقلابی در مقیاس سراسرکشور برای انجام انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فیودالی افغانستان برقرار کند.

ـ ۱۵-در قسمت حل مسألهٔ ملی به منظور اتحاد آزادانه و واقعی خلق ها، به منظور پیشرفت و ترقی مبارزهٔ توده ها و به خاطر ترقی اقتصادی-اجتماعی کشور، ما طرفدار ایجاد **دولت** دیموکراتیک **به شکل** جمهوری فدرال هستیم که در آن خلق های ملیت های کشور مانند تاجیک، پشتون، هزاره، ترکمن، نورستانی، بلوچ و غیره در مرزهای ملی تاریخی خود، جمهوریتهای جزء خود را با استفاده از حق تعیین سرنوشت به وجود میاَورند و نام خلق اکثریت به جمهوری جزء مذکور گذاشته شده و خلق های اقلیت آن ساحهٔ ملی، به صورت مساویانه، برادرانه و خود مختار زندگی خواهند کرد. مثأل در جمهوری دیموکراتیک ترکمن، اقلیت عرب، در جمهوری دیموکراتیک ازبک، اقلیت پشتون، در جمهوری دیموکراتیک پشتون اقلیت غوری و امثال اینها با حفظ حقوق ملی، فرهنگ ملی دارای تشکیالت محلی انتخابی و خودمختاری خواهند بود.

۱۶-این جمهوری دیموکراتیک انقلابی فدرال در بارهٔ همه ملیت های بیرون از سرحدات رسمی موجود کشور و با دولتهای مترقی آنها به ترتیب، در بارهٔ روابط انسانی خویش با اقوام دو طرفه سرحد به موافقه خواهد رسید و با دولتهای ارتجاعی آنها سر مبارزه داشته و جنبش آزادیخواهی ملی هم‌ملیت ها را تایید و کمک میکند.

۱۷ ـ نام این جمهوری دیموکراتیک **یک** نام جغرافیایی تاریخی **بوده و به** هیچ ملیت مستقیماً **نسبت نداشته باشد**.

ـ ۱۸-برای روشن ساختن باز هم بیشتر نظر خود در مورد مسألهٔ ملی افغانستان، باید به**رد یک سلسله اتهامات** بپردازیم که تا کنون به ما زده اند. **ما را متهم میکنند که شما** افغانستان **را** تجزیه **میکنید و** تجزیه طلب **هستید.** این ما نیستیم که افغانستان را تجزیه میکنیم، این ملیت حاکم بهخصوص طبقهٔ حاکمهٔ آن است که حقوق ملی [دیگران را پامال کرده] آنها را مجبور میسازد که جدایی خود را اعالن کنند و کشور را تجزیه نمایند. عامل تجزیه .[محافل حاکمهٔ خودکامهٔ] ملیت [حاکم] و ستمگری ملی است

۱۹-ما **را** متهم میکنند **که** شما بین خلق **های** کشور تخم نفاق **و** پراگندگی میافشانید**.** و هم این ما نیستیم که مانعی در راه همبستگی خلق ها شده ایم و این مانع را قویتر میکنیم؛ بلکه بورژوازی ملیت [حاکم] با ستمگری ملی خود و کوچک ابدالهای سوسیال شوونیست آن با پردهپوشی از این ستمگری اند که بذر نفاق، کین، دشمنی و بدبینی را بین خلق های این ملیت ها میپاشند و بزرگترین صدمات را به همبستگی طبقاتی آنها وارد میسازند. ما **با** افشای بیرحمانه **ی این** سیاست ارتجاعی **و** با پیشکشیدن شعار حق تعیین سرنوشت **ملل به این** نفاق دامن نمیزنیم، بلکه **از** این یگانه راه ممکن میخواهیم **آن را از** میان برداریم، وحدت **و** همبستگی **آزادانه و واقعی، نه** اجباری **و** پوچ **را بین خلق های ملیت های مختلف** و تأیید زیر لفافه و حتا [پشتون] **تأمین نماییم**. این سیاست ستمگری ملی بورژوازی ملیت آشکار آن از جانب سوسیالشوونیستهای رنگارنگ این ملیت، خلق و پرچم، افغان ملت، مساواتی ها ... است که سبب شده [طبقات زحمتکش] به جای اینکه به مسایل جدی مبارزهٔ خود بپردازد، به مسایلی میپردازد که برای [آنها] و بورژوازی مشترک است. این سیاست آنها است که موجبات تصادمات گوناگون را بین خلق های ملیت ها و به خصوص بین ملیت های تحت ستم از یک طرف و ملیت [حاکم] از سوی دیگر، به نفع مرتجعین فراهم آورده است. **سیاست** ستمگری ملی، بزرگترین مانع همبستگی **[زحمتکشان] و** خطرناک ترین مسألهٔ مبارزهٔ خلق **ها است.**

۲۰ ـ ما **را** متهم میکنند **که** شما ناسیونالیست هستید**.** بلی از اینکه ما درین انقلاب دیموکراتیک، انقلاب ملی (چه در مقیاس ملیت های تحت ستم کشور و چه در مقیاس سراسر افغانستان) [اشتراک میکنیم] طبیعی است که ناسیونالیستیم. ولی از اینکه ما به عنوان سازمان دنباله رو مانند سوسیالشوونیستها به نمیخواهیم [انقلابی] (نمایندهٔ سیاسی [زحمتکشان)] بورژوازی ملی (خودی) مبدل شده، بلکه ...، همبستگی بین المللی [زحمتکشان]

در امر انقلاب معیار برای هر [زحمتکشان] را و منافع مبارزه [عدالت اجتماعی] جهانی و پیروزی نهایی نه تنها نا سیونالیست بلکه والا تر از هر امری میدانیم و باالتر و ناسیونالیسمی دانسته انترناسیونالیست نیز هستیم. ناسیونالیزم ما در خدمت انترناسیونالیزم ما قرار دارد. این «خلق» و «پرچم» و سوسیالشوونیستهای دیگر اند که تا حد عاملین بورژوازی ملت حاکم خود از یک طرف و عاملین رویزیونیزم بین المللی از طرف دیگر سقوط کرده اند.

۲۱ ـ به ما میگویند که شما تنها سمت شمال را میخواهید (سکتاریست هستید.) این افترا و دروغ دیگر بورژوازی ملیت ستمگر و دنباله روان آن است. .]...[این رذیلانه ترین در عین زمان مضحکترین اتهام سوسیال شوونیستهای خلق و پرچم و اپورتونیستهای دیگر بالای ما است. ما اگر در فعالیت عملی خود بالای سمت شمال و مناطق دیگر تکیه میکنیم، به خاطر این است که این مناطق همانطور که دیدیم (رجوع کنید به بخش الف مادههای ۲ ، ۳ ،۴ ،۹) گرهگاه تمام تضادهای جامعهٔ ما ، ضعیفترین حلقهٔ دولت و مساعدترین نقاط برای شروع انقلاب کشور بوده، مضمون انقلاب کشور (زمین) نیروی اصلی انقلاب (ملیت های تحت ستم و به خصوص دهقانان این ملیت ها) به طور عمده در این جا اند.

ما اگر میخواهیم در این نقاط انقلاب تودهای طوالنی را تدارک و آمادگی بگیریم، فقط به منظور امکانات و شرایط خوب آن است. ما اگر میخواهیم اول این مناطق را آزاد ... کنیم، فقط به این منظور است که در انقلاب تودهای طوالنی کشور، از آن به عنوان پایگاههای استراتیژیک ... استفاده میکنیم. انقلاب کشور که ناموزون رشد میکند، ناگزیر سبب خواهد شد که ابتدا صرف بعضی مناطق کشور که مساعد به حال انقلاب اند به تصرف انقلابیون درآیند و از مابقی کشور موقتاً جدا شوند. **ولی** هیچ احمقی **در** صورتی که قانونمندی های عینی رشد انقلاب کشور چنین است، فکر نخواهد کرد که تکیه عمدهٔ ما در یک سلسله مناطق و انقلاب ما از یک یا چند نقطه و جداکردن این نقاط برای مدت کوتاهی بهعنوان مناطق پایگاه ... از مابقی کشور، از تمایل سکتاریستی و محلیگری ما سرچشمه میگیرد. اگر ما اول یک نقطه و یا یک سلسله مناطق را میخواهیم برای ایناست که تمام افغانستان را میخواهیم و از طرف دیگر ما اگر بالای چند نقطه و سمت بنابر شرایط مساعد آن تکیه میکنیم، این نیز به معنی آن نخواهد بود که ما در هیچ نقطه و سمت دیگر کار نمیکنیم. رفقای ما در سراسر افغانستان

فعالیت انقلابی میکنند. این وظیفهٔ ما است ولی در کار خود جای عمده و غیرعمده را نیز رعایت مینماییم. (رجوع کنید به بخش ب)

۲۱ ـ به ما میگویند که شما با ملیت پشتون به طور اعم سر دشمنی و مبارزه را دارید. ما علیه خلق پشتون مبارزه نمیکنیم؛ این هم دروغ بورژوازی ملیت پشتون و تبلیغات دنباله روان است. ما علیه بورژوازی و طبقات حاکمه این ملیت که قدرت سیاسی را در کشور به دست گرفته با مرتجعیین ملیت های دیگر زد و بند نموده و مشترکاً در کار استثمار و سرکوب خلق ها و ملیت های تحت ستم اند، مبارزه میکنیم. مبارزه بر ضد فیودالهای ملیت «خودی» مستلزم طرد سلطهٔ سیاسی و اقتصادی بورژوازی ملیت [حاکم] در این مناطق است که از طریق انقلاب ارضی و درهمشکستن ماشین دولتی و ایجاد مناطق پایگاهی مستقل صورت میگیرد. (همان طوریکه مبارزهٔ خلق ملیت پشتون علیه طبقات حاکمهٔ (خودی) مستلزم کمک و پشتیبانی جدی از جنبش رهایی بخش ملیت های تحت ستم از یک طرف و در طبقات تدارک و آمادگی برای انقلاب و سرنگون کردن عین همبستگی با انقلاب این ملیته/حاکمهٔ ملیت خود در داخل و بدستگرفتن قدرت سیاسی از سوی دیگر است) ما میخواهیم که خلق های ملیت های مختلفه که امکان آن در کشور از طریق جنبشهای رهایی بخش ملیت های تحت ستم و شروع انقلاب از این مناطق وجود دارد، آزاد شوند. اگر یا هرگاه خلق ملیت ستمگر و یا قسمتی از این خلق فریب تبلیغات شوونیستی بورژوازی (خودی)، و به دنبالهرو سیاست طبقات حاکمهٔ خود، به دنبالهرو رژیم دیکتاتوری نظام فاشیستی داود مبدل شود و به آزادی ملیت های تحت ستم، بالنتیجه به آزادی خود مخالفت نماید، دیگر از خلق بودن او چیزی نمیماند، و در آن صورت ... این خلق مسخ شده در سنگر ضد انقلاب میایستد ... ما که از خلق نمایندگی میکنیم، علیه هیچ خلقی مبارزه نخواهیم کرد. این بورژوازی و فیودالها به طور اعم و این رژیم دیکتاتوری فاشیستی داود به طور اخص است که علیه خلق ها مبارزه میکند. ما یک بار دیگر همبستگی عمیق خود را با خلق برادر پشتون اعلام میداریم.

۲۳ ـ راستی یک گپ دیگر! چه میشود که مسألهٔ ملی را مطرح نکنیم. «گُم اش کو، این را بگذاریم!» اینهم اظهارات بعضی کسانی است که یا از روی سیاست شوونیستی میخواهند ستمگری ملی را برحق جلوه داده، آن را پردهپوشی کنند و یا **از** روی حماقت خیراندیشانه **...،** فکر میکنند که مسألهٔ ملی **را در** افغانستان ما **به** وجود

آورده ایم. **واقعیت اجتماعی آن به** عنوان پدیدهٔ عینی مستقل **از** اراده **و** شعور موجود نیست **و هرگاه ما نگوییم**، ستم ملی **در** جامعه موجود نخواهد بود**!**

۲۴ ـ خوب اگر امروز این مسأله را مطرح نکنیم چطور بگذاریم؛ بعد از اینکه انقلاب پیروز شد خود به خود حل خواهد شد! در جامعهٔ ما بسیاری عقلباختههای هم [هستند] که تحت تاثیرات تبلیغات شوونیستی خلق و پرچم، این دنبالهروان بورژوازی ملیت ستمگر و اپورتونیستهای دیگر رفته، چنین زمزمههای مالیخولیایی را سر میکنند. آنها واقعیت مسألهٔ ملی را در کشور ما با خصوصیت ویژهٔ آن نمیبینند؛ آنها حقیقت پیوند ستم ملی را با ستم فیودالی در کشور و این را که مبارزه [علیه] فیودالیزم (مبارزهٔ طبقاتی) ـ مبارزهٔ ملی نیز هست نمیبینند؛ آنها فکر نمیکنند که مسألهٔ ملی جزء انفکاک ناپذیر انقلاب افغانستان است و جدا از مسایل عمومی انقلاب کشور نمیتواند مطرح شود. (رجوع کنید به بخش الف ماده ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰.) آنها مسألهٔ ملی را جدا از جامعهٔ ما و جدا از مسایل اجتماعی میدانند. آنها نمیبینند که بدون طرح پیش از پیش مسألهٔ ملی و حق تعیین سرنوشت خویش نمیتوان وحدت خلق های ملیت های [و برابری حقوق]، ملیت ها آزادی (ملل) و مبارزه در راه مختلف را در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فیودالی افغانستان که شرط اساسی پیروزی است تأمین نمود و الخ.

۲۵ ـ **و** بالاخره آیا طرح مبارزهٔ ملی **به** معنی فراموش کردن **و** یا **کم** ارزشدادن **به** مبارزهٔ طبقاتی **است؟** نه؛ همانطوری که دیدیم در کشور ما مسألهٔ طبقاتی با مسألهٔ ملی (ستم فیودالی با ستم ملی) پیوندهای عمیق و همه جانبه دارد؛ بنابرین تصور مبارزهٔ طبقاتی جدا از مبارزهٔ ملی (همین طور مبارزهٔ ملی جدا از مبارزهٔ طبقاتی) فکر باطل و احمقانهای است. دیگر ما مسألهٔ ملی برادری و روح دوستی و صمیمیت طبقاتی و انقلاب خلق ها اتحاد، از دیدگاه همبستگی، مطرح کرده ایم و از این رو در طرح و تحلیل ما مسألهٔ طبقات و مبارزهٔ طبقاتی اساس قرار گرفتهاست. بدون طرح و قبول مسألهٔ ملی بهاین شکل، تصور انقلابکردن در افغانستان، اتحاد خلق های و همچنین فکر ایجاد یک حزب [انقلابی] و اتحاد [نیروهای چپ و مختلف کشور ملیت های و ستمگر) طوری که تجارب خصوص از ملیت های تحت ستم (به انقلابی ملیت های] مختلف متعدد ثابت کرده است، رویایی بیش نیست. و ما هم مجبور شدیم مسألهٔ ملی را بهاین طول و تفصیل غیرمعمول در خط مشی خویش بنویسیم، فقط به علت حیثیت گرهیداشتن مسألهٔ ملی در انقلاب افغانستان، به علت مکتوم[داشتن]

و تحریفشدن این مسأله از جانب سوسیالشوونیستها و دولت فاشیستی و به علت وجود نظریات و عقاید اشتباهآمیز در بین انقلابیون در این مورد، باالخره به علت روشن ساختن عقاید و موضعگیری خود در این زمینه است که رفقای ما سالها از جانب ارتجا ع افغانستان و سوسیالشوونیستها و رویزیونیستهای خلق و پرچم و فاشیستهای مرتد دیگر و از جانب اپورتونیستها به نام به اصطلاح (ستم ملی) کوبیده شده و ستم ملی امروز لرزهٔ وحشتآور مرگ را به پیکر رژیم دیکتاتوری فاشیستی ایجاد کرده و ارتجا ع هم درست فیصلهٔ مرگ خود را در عمل و نظر آنها دیده و همچنان است که بهعنوان خطرناکترین دشمنان جمهوری دیکتاتوری فاشیستی، آنها و متحدین و هوادارانشان را مورد پیگرد و تعقیب وحشیانه قرار داده است.

انقلاب افغانستان و وظایف عملی ما

۱ ـ ما در انقلاب کشور خود از تمام تجارب سیاسی و نظامی جنبشهای انقلابی بین المللی استفاده میکنیم؛ هیچ حدود و مرزی را که دانش انقلابی و تجارب نظامی [طبقات زحمتکش] در آن حد توقف کرده باشند، نمیشناسیم. ما از تمام انقلاب های جهان و به خصوص از آن انقلابیونی که فعالً در سنگرها مصروف پیکار انقلابی اند میآموزیم .ولی هیچوجه این آموزش ما که نوعی کناره گیری از مبتال شدن به دگماتیسم است، موجب آن نخواهد شد تا آن حقایق عمومی را که در تمام انقلابها به خصوص انقلاب های به رویزیونیزم کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فیودالی به مثابهٔ قانون عمل کرده است، [نبینیم] و غرق شویم.

۲ ـ انقلاب ملی و دیموکراتیک کشور ما از قانونمندی عمومی انقلاب های ملی و دیموکراتیک پیروی میکند. با درنظرداشت این قانون عمومی و به اساس این حقایق عام به انقلاب مشخص کشور خود دست میزنیم و با تلفیق این حقایق عام با پراتیک مشخص انقلاب کشور خود، قوانین خاص انقلاب افغانستان را کشف نموده و از آن برای هدایات موفقیت آمیز این مبارزهٔ انقلابی استفاده میکنیم.

۳ ـ رشد و تکامل ناموزون از نظراقتصادی (در شهرهامناسبات سرمایه داری، در دهات مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی) سبب میشود که انقلاب افغانستان از نظر سیاسی نیز ناموزون رشد کند؛ به این معنی که انقلاب ابتدا در مناطقی که گره گاههای تمام تضادهای جامعه است، نیروهای اصلی انقلاب کشور (دهقانان)، مضمون اساسی انقلاب (زمین) در آنجاست و حلقه های ضعیف دولت را تشکیل داده و از نظر جغرافیایی مساعد به جنگ پارتیزانی اند، پیروز شده و این مناطق به تصرف انقلابیون درمیآیند. (رجوع شود بهبخش الف مادههای ۹ ـ ۱۲.) این مناطق پایگاهی که در آنجا دهقانان بسیج و متشکل شده، انقلاب ارضی صورت گرفته، سازمانهای تودهای و نیروهای مسلح محلی به وجود آمده، سازمانهای حزبی ایجاد گشته و قدرت سیاسی توده ها مستقر شده است، بزرگترین دژ سیاسی و نظامی اند که نیروی مسلح خلق با تکیه بدینها حمالت استراتیژیک خود را به قصد تصرف شهرها به شکل موجی، طبق قوانین نظامی رشد جنگ تودهای طوالنی ادامه میدهند. انقالب ابتدا در یک سلسله مناطق و سپس در تمام نقاط پیروز میگردد و به این شکل انقلاب ناموزون رشد میکند.

۴ ـ از این که دشمن بسیار قوی است و ما خیلی ضعیف، نمیتوانیم به نبردهای قاطع استراتیژیک برخاسته و در طی یک یا چند نبرد قاطع خصم را نابود کنیم؛ بنابرین الزم است عالیترین شکل انعطاف پذیر مبارزه را برگزیده که در جریان آن بتوانیم بهتدریج کمبودها و نواقص را رفع کرده و از ضعیف به قوی تبدیل شویم و قدرت مقابله و تعرض استراتیژیک با دشمن را بیابیم. این شکل مبارزه جنگ پارتیزانی است که در چارچوب استراتیژی جنگ مقاومت جویانه طویل المدت ادامه یابد.

۵ ـ در افغانستان و به طور عمده در روستاهای آن که صحنهٔ اصلی مبارزه است، به علت وجود مناسبات اجتماعی ظالمانهٔ فیودالی، ماقبل فیودالی و استقرار رژیم دیکتاتوری فاشیستی هیچ نوع امکانات مسالمت آمیز قانونی و علنی مبارزات اقتصادی و سیاسی (مبارزات دموکراتیک) که مسألهٔ سرنگون کردن مالکین ارضی و در نتیجهٔ آن درهمشکستن نیروی دولتی را مطرح نکنند، موجود نیست و اگر هست بسیار استثنایی و محدود که نمیتوان در آنجا متوقف شد و در نتیجه از همان حدی که فیودالیزم و رژیم دیکتاتوری فاشیستی میخواهد فراتر [رفت.] خلق افغانستان مدتها است که به بی ثمربودن مبارزات مسالمت آمیز و قانونی پیبرده و هیچ نوع تمایل و امیدی بهاین شکل مبارزه ندارد. برای دهقانان زورداشتن، قدرت بودن و تفنگ داشتن مطرح است. در کشور پیشآهنگ انقلابی که نیروی مسلح نداشته باشد، قدرت نیست. چنین پیشآهنگ که توان مقابله با دشمن خلق (فیودالیزم و رژیم دیکتاتوری فاشیستی) و دفاع از منافع خلق را نداشته باشد، نمیتواند پیشآهنگ مبارزهٔ توده ها باشد. بهپیشآهنگ بیاسلحه و بینیرو، خلق اعتماد ندارد و بهسخنانش هرقدر هم مهم و شیرین باشد، کسی نه باور دارد و نه گوش میدهد.

۶ ـ مبارزهٔ مسلحانه در بین تمام اشکال دیگر مبارزهٔ ما نقش مرکزی و عمده دارد. هیچ نوع مبارزات علنی قانونی، سیاسی و اقتصادی و هیچ نوع فعالیتهای ایدیولوژیک سیاسی و تشکیالتی ما نمیتواند بال ارتباط به این شکل مبارزه مفهوم و ارزش پیدا کند. کلیه تالشها و مبارزات ما، قبل از مبارزهٔ مسلحانه است. وقتی که مبارزهٔ مسلحانه آغاز یافت، همه فعالیتها و مبارزات مستقیم و غیرمستقیم در خدمت آن قرار میگیرد. زیرا به طور عمده با داشتن نیروی مسلح است که میتوان مبارزات سیاسی و اقتصادی دهقانان را رهبری کرد؛ سازمانهای حزبی و تودهای ایجاد کرد؛ به منبع الهام و امید توده ها تبدیل شد؛ فیودالیزم و نیروهای دولتی را درهم بنابرین تشکیل

نیروی مسلح (کانون هدف سیاسی دست یافت. شکست و باالخره به پارتیزانی) به عنوان پیشآهنگ مسلح رزمندۀ خلق در مرکز توجه ما قرار دارد.

۷ ـ ما که مبارزات مسلحانۀ مخفی و غیرقانونی را شکل عمدۀ مبارزه قبول میکنیم، از اشکال دیگر مبارزه (مبارزۀ شهری پارلمانی، قانونی، علنی، مسالمتآمیز)... چه قبل از آغاز جنگ برای تدارک و آمادگی به جنگ و چه بعد از جنگ به خاطر کمک به جنگ نیز استفاده میکنیم. مبارزۀ مسلحانه یک شکل مبارزۀ ماست نه تمام اشکال آن.

ـ ۸- ما در پهلوی تشکیل نیروی مسلح و مبارزۀ مسلحانه، کار تودهای مخفی، (حتی الا مکان) مبارزۀ علنی نیز میکنیم. اکثریت رفقای ما در دهات (صحنۀ اصلی مبارزه) میروند. بخشی از آنها که به صورت کانون پارتیزانی مبارزات مسلحانــه را انــجام میدهند، بخش اعــظم دیگر در همآهنگی با ایــن شکل مبارزه، به طــور مخفی با پیشروترین دهقانان ده ارتباط میگیرند؛ به آنها تربیت سیاسی و تشکیالتی میدهند. از طرف یا از طریق آنها به مابقی اهالی ارتباط برقرار میکنند. بهاین شکل با حوصله سالهای طوالنی در دهات میمانند؛ عمیقاً در درون توده ها ریشه میدوانند؛ پشتیبانی و کمک اهالی را نسبت به پارتیزانها در زمینۀ خوار و بار، امورحمل و نقل، وسایل نفرات، مخفی گاهها، تبلیغات جلب و تنظیم میکنند (کاری که خود پارتیزانها نیز آن را انجام میدهند) و محیط همبستگی را در دهات نسبت به انقلابیون ایجاد میکنند و همینطور با محیط اجتماعی، مناسبات خاص اقتصادی ـ اجتماعی، سنن و تجربیات، مبارزات اخالقی، رسوم، عادات، گرایشها و نظریات توده ها، مشکلات و نیازمندیهای مبرم و مشخص اهالی و ...، جغرافیای کوه و دره و دشت و جنگل، راهها و کوره راهها)...(منطقه بلد میشوند. از تمام مــؤسسات و رابطۀ سیاســی، اقتصادی و نظامی عسکری، پلیس ژانــدارم، دولت و طــبقات و افــراد ضد انــقلابی، اطـالعات وسیع و نقشههای دقیق عملیاتی پیدا میکنند و در نتیجه مبارزات مسلحانۀ توده ها را تدارک میبینند و به جنگ که در جریان است کمک مینمایند

۹ ـ کار درجه اول ما در دهات به منظور کار تودهای و مبارزۀ مسلحانه محدود میشودو کار درجه دوم ما در **شهرها**؛ در ارتباط با کار تودهای و مبارزۀ تودهای میان دهقانان روستایی به کار سیاسی و تشکیالتی بین کارگران و روشنفکران انقلابی شهرها نیز میپردازیم. همانطوری که در رابطه با عملیات چریکی روستایی، دست به عملیات چریکی شهری نیز میزنیم و در درجۀ است از جلب عناصر ملی ملیت های تحت ستم، مانند دموکراتها، کار

مـا عبارت سـوم، نـاسیونـالیسـتها، روشنفکران مـترقـی و متنفذین روشنبین و روحـانیون وطنپرسـت (بهخاطر مـبارزۀ ملی.)

نظر ما در مورد ایجاد حزب و جبهه

۱ ـ میتوان و ممکن است با یک تشکل [انقلابی] (نام این تشکل انقلابی، هرچه گذاشته شود مهم نیست)، با توده ارتباط برقرار کنیم، مبارزۀ مسلحانه را تدارک ببینیم و کار انقلابی را به هر شکل که الزم باشد، آغاز کنیم. این تشکل [انقلابی] میتواند مبارزۀ مسلحانه را سازمان دهد و در جریان مبارزه، جبهۀ متحد ملی را به وجود آورده و آن را رهبری کند. در اینجا باید نظر اپورتونیستی شعلۀ جاوید را مبنی بر این که اول باید حزب به وجود آورد و بعد کار تودهای و مبارزۀ مسلحانه را آغاز کرد، مردود دانست و برعکس این نظر صحیح را که اول باید گروپها و تشکلهای [انقلابی] به کار تودهای و مبارزۀ مسلحانه آغاز کنند و در جریان فعالیت انقلابی، حزب انقلابی را برای پیروزی نهایی انقلاب به وجود آورند، قبول کرد. برای ما قدرت عملی و کیفیت یک تشکیالت انقلابی ارزش دارد، نه نام آن که حتماً حزب باشد. ما نمیتوانیم تا زمان پیدایش چنین حزبی آرام نشسته و به نظارۀ حوادث بپردازیم. حزب را باید از طریق عمل انقلابی در درون توفانهای جنبش به وجود آورد نه در محیط آرام و روشنفکران شهری. حزب از آسمان فرود نمیآید. (رجوع شود به بخش ... مادۀ ۱)

۲ ـ ما طرفدار حزب هستیم ولی به هیچوجه تصامیم عجوالنه را در مورد تشکیل حزب که بیشتر از تمایل ذهنی بروکراتیک و فورمالیستی روشنفکران پُرگو سرچشمه میگیرد، قبول نخواهیم کرد. از تجارب نیمقارۀ هند و خاورمیانه (ایران، ترکیه، ممالک عربی) و تجارب دهۀ اخیر کشور ۱۳۵۲-۱۳۴۲ به این نتیجه رسیدیم که تشکیل حزب واحد کلاسیک در کشورما با ترکیب ملی و تفاوت سطح رشد تولید واحدهای ملی از قبیله وی تا نیمه سرمایه داری و نیمهاستعماری، امری است که قبأل غیرعملی به نظر میخورد. و اگر لجوجانه گروهی این نام (حزب واحد) را به خود ببخشد، فقط میتواند دل خود را به دایرکردن کنگره و داشتن کمیته مرکزی و احیاناً رفتن به کنفرانسهای مشورتی به اصطلاح احزاب برادر خوش جبهۀ رهایی بخش خلق ها و کند. ما قبل از این که از ایجاد حزب طرفداری کنیم از ایجاد ملیت های تحت ستم پشتیبانی میکنیم.

۳- ما طرفدار ایجاد جبههٔ متحد رهایی بخش خلق ها و ملیت های تحت ستم هستیم

الف- جبههٔ رهایی بخش خلق ها: این جبههٔ طبقاتی مربوط گروه رهبری و مضمون عصر حاضرجبهه است؛ یعنی جبهه برای رهایی همه ملیت های کشور و زحمتکشان آنها (طبقهٔ کارگر و طبقهٔ دهقان) که علیه استثمار و ستم طبقاتی (قبیلهوی، فیودالی، سرمایه داری و امپریالیستی) مبارزه میکنند؛ چون در جامعهٔ ما اکثریت را دهاقین تشکیل میدهند، لذا مسألهٔ ارضی و مبارزه علیه فیودالیزم در مرکز توجه قرار میگیرد. این مسأله (مبارزهٔ ضد فیودالی- طبقاتی) در شمال، مرکز، جنوب، شرق و غرب مملکت یکسان و یکرنگ بوده نمیتواند، زیرا انکشاف و سطح [رشد] ملیت های مناطق مذکور متفاوت بوده و آنها در مراحل مختلف ساختمان اقتصادی و اجتماعی چون قبیلهوی، ماقبلفیودالی، نیمه فیودالی و نیمه سرمایه داری قرار دارند و مبارزهٔ خلق های این مناطق با تاکتیکهای ویژهٔ خود صورت میگیرد.

ب- جبههٔ رهایی بخش ملیت های تحت ستم: این جبههٔ ملی متحدین ناسیونالیست و دیگر نوین و بقایای استعمار قدیم، استعمار مضمون عصر حاضر یعنی جنبش رهایی بخش ملی ضد امپریالیزم است. جبههٔ رهایی بخش ملیت های تحت ستم کشور مانند هزارهها، پروانیها، نورستانیها، بلوچها و مرکز و اوزبیکها، ترکمنها، تاجیکها و چغتایی و هندو در جنوب و دیگر اقلیتهای تاجیک وغیره در شمال و چارایماقها، غوریها، هراتیها و سیستانیها در غرب که علیه ستم ملی (ستم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) مبارزه میکنند. چون در جامعهٔ ما اکثریت را این ملیت های تحت ستم تشکیل میدهند، لذا مسألهٔ حق تعیین سرنوشت و اشتراک در حاکمیت ملی و مبارزه علیه شوونیزم (عظمت طلبی و امتیازخواهی) ملت حاکم به سردمداری قبیلهٔ محمدزایی و نسل بروکرات زادهٔ مرکزنشین (طرفدار مرکزیت واحد)، محراق دوم این بیضوی مبارزه است.

سیاست داخلی ما

۱ـ ما با انشعابیون شعله، خلق و پرچم که به اساس عقده های خودخواهی روشنفکرانه و اساس اصول و اندیشهٔ خدمت به خلق انشعاب کرده مسایل شخصی نه، بلکه آگاهانه و بر دروغ نمیگویند، سیاستبازی و فضل فروشی نمیکنند، شهرت طلبی کاذب و هیاهوی فاشیستی داود اند، مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری نظام روشنفکرانه نمیخواهند و مصمم به حاضریم که همکاری عملی را چه بهصورت مستقیم و چه در چارچوب جبههٔ متحد برقرار کنیم. ولی تا زمانی که مغز آنها از بقایای اپورتونیزم، رویزیونیسم و غیره انحرافات .. پاک نشود و در تمام مسایل و به خصوص در مهمترین مسایل انقلاب کشور عملاً با ما معتقد نشده اند، وحدت تشکیالتی را به صورت حزب یا سازمان [انقلابی] همراهشان خواستار نیستیم. در وحدت تشکیالتی، ما مخالف هرگونه اتحادهای میکانیکی و بیاساس هستیم که همه در زیر سقف اتاق از جانب یک مشت روشنفکران فضل فروش و ناشناخته به وجود میآید و برعکس خواهان آنیم که اتحاد باید دیالیکتیکی و مبتنی بر عمل باشد و از جانب انقلابیونی ... صورت گیرد که در جریان مبارزات عملی همدیگر را شناخته و به نتایج واحد در جریان عملانقلابی از افراد انقلاب کشور رسیده اند. ما در حالیکه این نکته (اتحاد درِ گروههایانقلابی) را بهعنوان شرایط عینی وحدت قبول میکنیم، از تالش ذهنی خود برای وحدت، موازی با رشد و تکامل این شرایط عینی دریغ نخواهیم کرد. در این موارد از تجارب «دموکراتیک خلق» و «شعله» بیاموزیم.

۲ ـ خالصه ما با تمام افراد و گروهها به استثنای اخوان که مرتجعتر از داود است (و در پی کودتای ارتجاعیتر از داود میباشد)، صرفنظر از گپهای کتابیشان، که مصمم اند علیه رژیم دیکتاتوری فاشیستی داود مبارزه کنند، حاضر به همکاری هستیم

۳ـ ما در حالیکه علیه اخوان به عنوان [ایادی] امپریالیزم بین المللی و نمایندهٔ سیاسی داریم، حاضریم که با روحانیون وطنپرست و مبارز که فیودالیزم [موضعگیری] شرافتمندانه علیه رژیم فاشیستی مبارزه کرده و در انقلاب ملی اشتراک همکاری نماییم.

۴ ـ ما همینطور طرفدار آنیم که با تمام عناصر ملی و موکرات ها، ناسیونالیست ها، متنفذین روشنبین و

روشنفکران مترقی مربوط ملیت های تحت ستم که امکان اشتراک آنها در انقلاب ملی موجود بوده و این امکان را رژیم فاشیستی داود افزونتر کرده است، در یک جبهۀ وسیع متحد ملی، متحد شویم. ما بههمکاری آنها نیاز داریم و میکوشیم این همکاری را به هر شکلی که ممکن باشد به اساس وحدت و مبارزه برقرار کنیم. (رجوع کنید به بخش ج مادۀ ۳ و بخش ب مادۀ ۹)

۵ـ روابط ما با چند گروپ مخفی انقلابی دیگر از روابط خاص ماست!

نظرما در بارهٔ کودتای داود و سازمانهای مؤید آن

۱ ـ سلطنت در آزمایش دموکراسی خود موفق نشد و پایههای آن متزلزل گردید. روشنفکران مترقی سر بالا کرده و بافته های آنرا پنبه ساختند. نهضت مترقی بسط یافت، و دولت سه صد سالهٔ افغانی در معرض انقراض قرار گرفت. نظر به تجارب یکصد و پنجاه سالهٔ اخیر خود، خاندان محمدزایی پیشدستی کرد و جناح چپ آن دست به کودتای عسکری زد؛ جنبهٔ انقلابی این کودتا همانا در تغییر شکل دولت از سلطنتی به جمهوری بود. پرچمی ها و خلقی های رویزیونیست جا زدند و را حاضر کرده و مشاطه گری آن برخاستند. مرام دموکراتیک خلق و رفورمیست به مردم مترقی و بیتجربه را فریفتند و مؤقتاً خوشبین ساختند و اما ماهیت دولت همچنان ارتجاعی و استبدادی باقیماند و حتا به آن دیکتاتوری شخصی و حکومت پولیسی، زندان و ضبط احواالت و تمام ماشین دولتی کهن حفظ و در حال پخته کاری است؛ حتا همان کادرهای نیمه فیودالی و نیمه بورژوازی ظاهرشاه که جدیداً متشکل شده بود برای دیکتاتوری قابل تحمل نبوده و به انزوا رانده شد و دولت به دست مردمان مبتذل و بی معلومات، حتا اراذل و اوباشها سپرده شده و این شهکاریها دوام دارد.

۲ ـ شاید شخص دیکتاتور به کمک بالقید و شرط و در گروگیرندهٔ شورویها پروژههایی رویدست بگیرد و به اصلاحات رفورمیستی اقدام کند که همه برای بقای این دولت «سه صد ساله» است.اما باز هم با این برنامه در این کارها در روی کاغذ از بوتو پیش نمیرود و در عمل از رضاشاه)!(زیرا آنها هم برنامهٔ مترقی و شهکاریهای مردم فریب دارند ولی هیچ شخصی و یا سازمان مترقی و مترقینماها آنرا مترقی و انقلابی نگفته و حتا حزب عوامی و توده. اما این پرچم و خلق نه تنها به آرایش و پیرایش و مشورههای خصوصی پرداختند، بلکه به پولیس و جاسوس دولت کودتا نیز تبدیل شدند و این در تاریخ احزاب سیاسی و مترقی جهان بینظیراست و اما دولت کودتا:

ـ کودتایی است از طرف جناح چپ دولت «سهصد ساله.»

ـ دولت دیکتاتوری فردی پولیسی است برای همه خلق های کشور.

ـ دولت دیکتاتوری فاشیستی است برای ملیت های تحت ستم کشور.

ـ باالخره دولت فردیپولیسی است برای جلوگیری از انقلاب و به قدرترسیدن انقلابیون واقعی و از نگاه سیاست

خارجی پیروزی ... رویزیونیسم است در منطقه.

۳ ـ داود نمایندهٔ سیاسی بورژوازی بزرگ است؛ به حکم موقف طبقاتی خود بیشتر از همه از جنبش توده ها وحشت دارد و میخواهد کار را از راه رفورم، مصالحه و سازش فیودالیزم و سلطنت یکسره کند. این به اصطلاح راه مترقی ای)!(که بورژوازی بزرگ در پیش گرفته، ارتجاعی و آزمندانه است. ترس داود به عنوان نمایندهٔ بورژوازی بزرگ از توده ها، سبب میشود که به بازی دموکراتیسم بپردازد، دروغ گوید و وعده دهد، مردم را امیدوار سازد. و بیشتر از همه به تبلیغات پوچ و تهوعآور در بارهٔ (اصلاحات)، (ترقی اجتماعی)، (مردم) و غیره بپردازد.

دروغگویی و وعده و وعید و پرگویی و تمام تزلزل و ناپیگیری او از ترس تصفیهٔ حساب جدیاش با فیودالها و بورژوازی کمپرادور که با آنها پیوند منافع دارد و از جنبش توده ها که خطرناکترین و مهیبترین بال برای بورژوازی و به خصوص بورژوازی بزرگ است، سرچشمه میگیرد. رژیم فاشیستی که پایهٔ اجتماعی آنرا بهطور عمده بورژوازی کمپرادور ملیت [حاکم] تشکیل میدهد، هرگز موفق نبوده و نخواهد بود که علیه فیودالیزم یعنی علیه طبقهای که بیشتر از همه با آن وحدت منافع دارد و پایههای حیاتی آنرا همان دهات و همان استثمار فیودالی تشکیل میدهد، به مبارزهٔ قطعی، پیگیر و بیرحمانه و جدی بپردازد و از همین جاست که ناهنجارترین تبلیغات تبلیغات سراپا دروغ و راه انداخته است. همهٔ این را در بارهٔ ریفورم اصلاحات ارضی و غیره به حیلهگری است؛ آغشته با روح چاپلوسی و سازش از مالکین بقایای سلطنتی و فیودالیزم و ترس از انقلاب خلق ها است. این بورژوازی لیبرال، بورژوازی کمتر مترقی، بورژوازی مرتجع که با فیودالیزم، سلطنت و مؤسسات قدیمی سر سازش و مصالحه را پیشگرفته، نمیتواند خود را از زیر یوغ امپریالیزم خالص کند؛ نمیتواند افغانستان را از صورت بازار کاالهای دول امپریالیستی، منابع مواد خام برای انحصارات آنها آزاد سازد. سردار فرانکوی ما نیز مانند گذشتهگان وطنفروش و تبلیغات او در مورد تمامیت فرمان امپریالیستها گردن نهاده است خود، خادمین گوش به ارضی، استقالل ملی، قضاوت آزاد و غیره پوچ و بیمعنی است. این رژیم دیکتاتوری نظامی که در برابر فیودالیزم و امپریالیزم کرنش مزدورمنشانه میکند و به نوکر باوفای آنها مبدل شده است (و نمیتواند هم مبدل نشود زیرا طبق قاعدهٔ عمومی بورژوازی کمپرادور در کشورهای عقبماندهٔ جهان سوم پایگاه امپریالیزم و حلقهٔ واسط

فیودالیزم و امپریالیزم است) نمیتواند قابل هیچگونه امیدواری و پشتیبانی باشد. خلق و پرچم که میخواهند مردم را به همکاری با رژیم دعوت کنند و خود وظیفهٔ دفا ع از رژیم، چاپلوسی، جاسوسی و همدستی با آن را پذیرفته اند، با داود در یک ردیف اند؛ تا وقتی که آنها چنین اند، ما همهشان (داود، تره کی، ببرک) را به یک نظر میبینیم و به ضد همهٔ آنها به نوع یکسان مبارزه میکنیم.

۴ ـ مبارزه علیه فیودالیزم را به طور عمده، دهقانان انجام میدهند، این دهقانان باید از جانب سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر بسیج و متشکل شوند و در تحت رهبری [آن] انقلاب ارضی کنند، سازمانهای خود را به وجود آورند و قدرت سیاسی خلق را مستقر نمایند؛ راهی که در کشور ما از راه جنگ تودهای طوالنی ممکن است. تجربهٔ انقلاب هـــای جهان ســـوم ثابت میکند که فقط به این شکل و این راه است که میتوان به صـــورت بیرحمانه، قاطع و پیگیر به پیکار علیه فیودالیزم و از اینطریق علیه امپریالیزم برخاست و تمام روبنای سیاسی کهن را درهم شکست، مؤسسات و بقایای قدیم را یکسره به موزهٔ تاریخ سپرد. فقط ازین طریق است که میتوان به امر فیودالیزم خاته بخشید و ریشههای امپریالیزم را از بْن کند. داود قادر نیست از راه انقلابی به نبرد فیودالیزم برخیزد، به دلیل اینکه اول خود تا گلو در مرداب فیودالیزم غرق است و با آن از ریشه پیوند منافع دارد و دوم اینکه این راهی است که منجر به بیداری توده ها و شگوفایی فعالیت و تشکل آنها شده و ناگزیر سرنیزهٔ توده های متشکل و مسلح ملیونی که علیه فیودالیزم برخاسته اند، روزی که (درین قدرت ناگزیر خواهد بود) متوجه داود شده و شکم او را خواهد درید ... از اینرو بورژوازی بزرگ داود مجبور است از همان ابتدای کار راه انقلابی را نه بلکه راه ریفورم را در پیش گیرد.

۵ ـ یکی از بزرگترین وظایف ما در عرصهٔ ایدیالوژی یا ایدیولوژیک ایناست که بر اساس تجارب به دستآمده از کودتای داود، از یک طرف تمام ماهیت و نتیجههای عملی نظریات تیوریک ریفورمیستهای خلق و پرچم (راه رشد غیرسرمایه داری، دموکراسی ملی، تصرف قدرت از باال و پارلمانتاریزم و کودتا ، مبارزات مسالمت آمیز و)... را به خلق کشور نشان دهیم و از سوی دیگر پایهٔ اجتماعی آنها را که نمایندگان سیاسی بورژوازی ملت ستمگر، دنبالهروان بورژوازی بزرگ ضد رفورمیسم و صورت مستند افشا کنیم. مبارزهٔ ما به عروسکان داود اند به ملت

حاکم و رویزیونیسم خلق و پرچم شرط پیروزی ما در مبارزه علیه داود است.

۶ـ داود که سر خر سلطنت سوار شد و پاالن آنرا رنگ جمهوری زد و تمام روبنای سیاسی کهن، تمام ماشین دولتی و بقایای قدیم را دست نـــخورده باقی گذاشـــت؛ اهمیت عظیم درهمشکستن مـــاشین دولتی را یکبار دیگر به ما نشان داد. کودتا نشان داد که بدون درهمشکستن قهری تمام ماشین دولتی کهن هیچ حرفی نمیتواند از انقلاب، از خدمت به مردم و یا انتقال قدرت به توده ها در میان باشد. درهمشکستن که نتیجۀ منطقی انقلاب قهرآمیز توده مسلح است، ناگزیر منجر به دیکتاتوری این توده های انقلابی میگردد؛ راهیکه در کشور ما از طریق جنگ تودهای طوالنی میگذرد. در این جا باید آن تصور غلط را که معتقد است از راه کودتا و دیگر توطئههای سیاسی، قدرت بهتوده منتقل شود، مردود و تخیلی دانست.

سیاست خارجی ما

۱ ـ ما معتقدیم که انقلاب افغانستان را خلق افغانستان میکند و ارتباط ما با کشورها، احزاب و گروههای انقلابی خارج به هیچ وجه نمیتواند جای انقلاب خلق ما را بگیرد.

اساس تحول کشور را تشکل نیروی انقلاب خلق تشکیل داده، درحالیکه کمک و پشتیبانی احزاب و کشورهای دیگر از ما شرط پیروزی ماست.

ما به سیاست اتکا به [ترتیب] این نیروی خود به عنوان اصل و اتکا به دیگران به عنوان فرع عمل میکنیم. ما از سیاست شعله، خلق و پرچم که زندگی را کاملاً وقف دفاع از چین و شوروی کرده اند، خلق افغانستان و انقلاب افغانستان را فراموش کرده و یا آزادی خلق ما را به طور عمده به دست دیگران میدهند، بیزاریم. ما در حالیکه از رویزیونیسم به سویهٔ ملی و بین المللی افشاگری کرده و علیه آن مبارزه میکنیم، در مورد روابط و موضع گیری خود با دو ترین چین و شوروی از سیاست اصولی رفقای کوبایی، ویتنامی و فلسطینی پیروی میکنیم.

۲ ـ ما معتقدیم تا زمانیکه امپریالیزم وجود دارد، رقابت تسلیحاتی ملیتاریسم امر ناگزیر بوده و خطر جنگ جهانی نیز موجود خواهد بود. برای اینکه بتوان امپریالیزم را نابود و [عدالت اجتماعی] را در مقیاس جهانی پیروز نمود، اول باید خلق های جهان سوم به رهبری [زحمتکشان] کشور خود انقلاب ملی و دموکراتیک کند. و در امر همبستگی متقابله با این خلق ها، [زحمتکشان] کشورهای سرمایه داری امپریالیستی انقلاب ... نمایند. امپریالیزم را فقط انقلاب [زحمتکشان] و خلق ها میتواند نابود کند. و امر پیروزی [عدالت اجتماعی] را در مقیاس جهانی به سرانجام رساند. راه جلوگیری از جنگ جهانی (و همینطور راه پیروزی انقلاب جهانی و نابودی کامل امپریالیزم) انقلاب خلق ها و ملیت هاست. هر راه دیگری در اینمورد باید در خدمت این راه قرار گیرد. سیاست نظیر همزیستی مسالمتآمیز (به عنوان اساس سیاست خارجی)، رقابت اقتصادی و غیره که به جای این راه اساسی گرفته میشود، آشکارا همکاری با امپریالیزم جهانی، جلوگیری از انقلاب خلق ها و ملیت ها و ... است.

۳ ـ ما در حالیکه همبستگی خود را با خلق های بلوچ و پشتون که به خاطر حق تعیین سرنوشت خود مبارزه میکنند اعلام میداریم، مخالفت خود را نیز با این امر که رهبری این جنبشهای ملی در شرایط جدید بین المللی نه به

دست [زحمتکشان] این ملیت ها بلکه به دست بورژوازی و اشرافهای نظیر خان ولی و غیره میاُفتد ابراز میداریم. فقط رهبری این جنبشهای ملی از طرف [زحمتکشان] ست که میتواند نافی دهها دسایس و نقشههای شوم ضد انقلابی باشد که [در آنها] تجزیۀ پاکستان نهفته است.

۴ ـ از امنیت جمعی آسیا و دیگر توطئه های منطقهوی (منطقه)، به سرکردگی ایران و هندوستان از هر طرف که رهبری و حمایه میشود اظهار انزجار میکنیم و این چنین دسته بندیهای شرقی و غربی را به نفع خلق های آسیا و خاورمیانه نمیدانیم. سیاست اصولی چین را در مقابل دولت فاشیستی و ارتجاعی هند تایید و تایید آنرا از ایران و سیاست آنرا در خلیج فارس نادرست میشماریم.

۵ ـ دولت فعلی اسراییل فاشیستی، ملیتاریستی و امپریالیستی است. پیشنهاد یک دولت دموکراتیک را که از طرف انقلابیون فلسطین شده و خلق های عرب، یهودی و غیره را شامل میگردد، مطابق اصول مترقی و موازین بشر دوستی و حقوق بشر میدانیم.

۶ ـ دولتهای بعثی عربی را مترقی ندانسته و سادات را شخص مرتجع میشناسیم.

۷ ـ مبارزات عادلانۀ انقلابیون و دولتهای مترقی جنوبشرق آسیا را تأیید کرده، آن را برای نهضت های [ضد] امپریالیزم مؤثر میشناسیم. دولت به اصطلاح چینملی (تایوان)، باید مانند عروسک کنار گذاشته شود. از کشتار بیرحمانه کودتای فاشیستی شیلی انزجار عمیق مینماییم و برعکس به همه انقلابیون امریکای لاتین که مبارزۀ طبقاتی و ملی را توأم پیش میبرند درود میفرستیم و در سرنوشت غمانگیز سیاهان جهان، خصوصاً اتازونی خود را شریک و همدرد میدانیم و سیاست تبعیض نژادی افریقای جنوبی و غیره را تقبیح میکنیم.

۸ ـ ما که در این گوشۀ تاریک و عقبماندۀ جهان با تحمل هزاران هزار مشکلات و مصایب با تصمیم قاطع **یا** مرگ یا پیروزی، رستاخیز خلق خود را تدارک میبینیم، خویشتن را همدست کوچکی از ارتش بین المللی [زحمتکشان] میدانیم و از اینرو همبستگی عملی مان را با تمام رزمندگان که در کوهها، در جنگلها، شهرها

پیپیکار به خونین و عادلانه علیه ارتجاع و امپریالیزم مشغولند و به خصوص با رفقای انقلاب فلسطین، ایران، ترکیه هند، پاکستان **و** بنگلهدیش اعلام میداریم.

ختم